



## قتل و غارت اهل مدینه به دستور یزید بن معاویه

پس از آنکه واقعه کربلا و آن جنایت هولناک به دست یزید و یزیدیان انجام شد...

پس از آنکه واقعه کربلا و آن جنایت هولناک به دست یزید و یزیدیان انجام شد، مسلمانان آگاه و آنانکه تحت تأثیر تبلیغات دستگاه اموی قرار نگرفته بودند، خیلی زود متوجه شدند که یزید با دست زدن به چنین جنایتی فجیع به هیچ وجه نمی تواند به عنوان خلیفه و حاکم مسلمین مورد قبول باشد، ولی در عین حال افرادی هم که در ناآگاهی به سر می بردند و تبلیغات فریبنده یزیدیان روی آنها اثر گذارده بود کم نبودند؛

مثلاً در شهر مدینه با اینکه مردم با بازماندگان شهدای کربلا از نزدیک در تماس بودند آه و اندوه و گریه آنان را دیده و می شنیدند، باز در اثر یک سلسله تبلیغات، یزید را خلیفه مسلمین می دانستند و فرماندار او بر مدینه حکومت می کرد.

چند نفر از شخصیت‌های معروف و موجه مدینه که از جمله آنان عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و شت پسر او بودند، به شام که پایتخت یزید بود رفتند و پس از اینکه از نزدیک کارهای او را زیر نظر گرفتند، به این نتیجه رسیدند که وی شخصی است تارك الصلاة، شراب خوار، زناکار و حتی زنی با محارم، سگ باز، میمون باز، قمارباز و همدم با آلات لهو و لعب و در یک کلمه بی دین و خدانشناس. هنگام مراجعت آنان، یزید (حتماً برای اینکه آنان را ساکت کند و حق سکوتی به آنها داده باشد) علاوه بر لباسهای فاخر و چیزهای دیگر، مبلغ صد هزار درهم به عبدالله و ده یا بیست هزار درهم به هر یک از پسران او داد و شاید به دیگران هم پولهایی داده باشد. این افراد پس از بازگشت به مدینه، مردم را در جریان گذاشتند و عدم صلاحیت او را برای خلافت مسلمین بیان کردند و حتی عبدالله گفت اگر هیچ کس مرا کمک نکند، من خود با این پسرانم، علی یزید قیام خواهیم کرد. به او گفتند شنیده ایم یزید تو را احترام کرده و حتی مبالغی پول هم داده است، گفت: آری پولها را از او قبول کرده ام تا با همان پولها علیه او به فعالیت بپردازم.

مردم مدینه که از اعمال زشت و قبیح یزید بیش از پیش آگاه شدند، او را از خلافت خلع کرده و با همان عبدالله بن حنظله بیعت کردند و فرماندار مدینه و مروان بن حکم و همه بنی امیه و حامیان آنان را که حدود هزار نفر بودند، از مدینه بیرون راندند. در این هنگام به عبدالله پیشنهاد شد که باید بنی امیه را بکشیم نه اینکه از شهر بیرون کنیم. او کشتن آنان را صلاح ندانست، ولی از آنان پیمان رفتند که اگر از طرف یزید لشگری آمد، آن لشگر را برگردانند و اگر نتوانستند برگردانند، به کمک آنها نروند. فرماندار اخراج شده (عثمان بن محمد بن ابی سفیان) جریان را برای یزید نوشت و وی را از اینکه همه مردم مدینه علیه او به شورش برخاسته و او را از سلطنت خلع و فرمانداریش و جملگی بنی امیه را از شهر بیرون کرده اند، آگاه ساخت.

و نیز از طرف دیگر، مردم مکه با #171؛ ابن زبیر» بیعت کرده و یزید را از خلافت خلع کرده بودند، یزید - لعنة الله علیه - مسلم بن عقبه - علیه اللعنة - را با هزاران نفر برای سرکوبی مردم مدینه و سپس مردم مکه و ابن زبیر به طرف مدینه فرستاد و به او دستور داد که اگر مردم مدینه به اطاعت او برنگشتند، آنان را قتل عام کند و سپس به مکه برود. مسلم بن عقبه به طرف مدینه آمد. مردم مدینه دو یا سه دسته شدند، انصار، عبدالله بن حنظله و قریش، عبدالله بن مطیع، و مهاجرین، شخص سوّمی را امیر خود کرده و آماده جنگ با یزیدیان شدند.

و در سنگستان نزدیک مدینه به نام حرّة واقف با آنان به جنگ پرداختند. مروان و برخی دیگر از بنی امیه با اینکه قسم خورده بودند به لشگر شام کمک نکنند، پیمان شکنی کرده و به راهنمایی آن لشگر پرداختند که گویا همین راهنمایی آنان در شکست مردم مدینه سهم بسزایی داشت. عبدالله بن حنظله با هشت پسرش شهید شدند. عبدالله بن مطیع فرار کرد و مردم را تاب مقاومت نمانده به مدینه گریختند و به روضه مطهره رسول خدا - صلی الله علیه وآله - پناه بردند و مدفن مقدس آن حضرت را ملاذ خود قرار دادند.

مسلم بن عقبه وارد مدینه شد و سه روز جان و مال و ناموس مردم را بر لشگر خود مباح کرد. آن بی حیایا به هیچ وجه احترام قبر مطهر رسول خدا - صلی الله علیه وآله - را نگاه نداشته و با اسبهای خود داخل روضه منوره شدند و اسبهای خود را در مسجد رسول خدا - صلی الله علیه وآله - جولان دادند و پیوسته از مردم کشتند تا روضه و مسجد پر از خون شد و تا قبر مطهر خون رسید و اسبهای ایشان روضه را - که ما بین قبر و منبر است و روضه ای است از ریاض جنت - آلوده و ملوث کردند و خلاصه در این سه روز جنایاتی که تاریخ، شبیه آن را کمتر دیده است انجام شد. هزاران نفر کشته شدند. نوامیس مسلمین هتک و صدها زن از تجاوز آن بی دینها باردار شدند و اموال به غارت رفت و در میان کشته شدگان این فاجعه، دهها نفر از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه وآله - بودند.

ابن قتیبه دینوری می نویسد

#171؛ یکی از افراد لشکر شام بر زنی - که بچه شیر خوار او در دامانش مشغول شیر خوردن بود - وارد شد و گفت: مالی دارد؟ زن گفت چیزی برای ما نگذاشتند و همه اموال ما را غارت کرده اند. آن خدانشناس گفت: یا چیزی بیاور یا تو و فرزندت را می کشم. زن گفت: این طفل فرزند یکی از صحابه رسول خدا - صلی الله علیه وآله - است. از خدا بترس و سپس رو به طفلش کرد و گفت به خدا سوگند که اگر چیزی داشتم فدای تو می کردم. آن نانجیب پای بچه را کشید و او را از پستان مادر جدا کرد و محکم به دیوار کوبید که مخ او پخش زمین شد».

و بالأخره این سه روز تمام شد و مسلم بن عقبه اعلام عمومی کرد که هرکس اقرار و اعتراف کند که بنده یزید است، درباره او تصمیم خواهد گرفت که او را بکشد و یا زنده نگهداشته و آزاد کند. هرکه چنین اعترافی نکند، اعدام خواهد شد. و بخصوص می فرستاد اشخاص سرشناس را می آوردند و از ایشان می خواست که به بندگی یزید اعتراف کنند والا آنان را گردن می زد که نام گروهی از آنان در تواریخ ثبت شده است و بدین ترتیب این جنایت هولناک به نام داستان حرة واقم مربوط به اواخر ذیحجه سال 63 هجری به عنوان یکی از لکه های ننگ و رسوایی بنی امیه و یزید برای همیشه در تاریخ باقی ماند.

منبع: مکتب الثقلین